یک کتاب، یک داستان: دریچه ای به خانه همسایه

رهگذر، رضا

در عرصه ادبیات،ترجمه در ایران،متأسفانه،عمدتا جریانی یکسویه و از خارج،آن هم عمدتا غرب،به داخل بوده است.بیشتر نزدیک به همهء مترجمان‏ ما هم افرادی فاقد باورهای مذهبی-حتی بسیاری از آنان ضد اسلامی-و غربزده،یا دست کم متمایل به غرب بوده‏اند.جدا از آن،تأسیس دو مؤسسه‏ انتشاراتی معظم«بنگاه ترجمه و نشر کتاب»در دههء سی و فرانکلین در دههء چهل خورشیدی معاصر،به این جریان ناسالم یکطرفه دامن زد و آن را سرعتی‏ بیشتر بخشید.چه،اهل فن به خوبی آگاهند که اولی اصلا به قصد ترویج آثار اروپایی،خاصه فرانسوی،تأسیس شد و گردانندگان بخش ادبیات کودک و بزرگسالان آن هر دو از بهائیان شاخص و نشاندار(احسان یار شاطر و لیلی‏ ایمن(آهی بودند.دومی نیز که شعبهء ایرانی مؤسسه فرانکلین آمریکایی‏ بود،به طور خاص برای پیشبرد اهداف فرهنگی انحرافی آمریکا در ایران از طریق ترجمه و نشر کتابهای آن کشور تأسیس شده بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تغییر مدیریت این دو انتشاراتی، فرار عده‏ای از مترجمان عملهء این جریان ضد فرهنگ خودی یا در حاشیه قرار گرفتن و منزوی شدن برخی دیگر از آنان به مدت دست کم حدود یک دهه، نیز ورود عده‏ای مترجم تازه نفس متعهد به این عرصه،جریان مذکور،تا حدودی‏ تعدیل،و برخی از آثار ادبی نویسندگان کشورهای جهان سوم،از جمله کشورهای‏ اسلامی و عربی،هم به فارسی ترجمه شد.هر چند این جریان،همچنان، رضا رهگذر

یکطرفه-از خارج به داخل-باقی ماند.

از جمله مترجمان با سابقه و توانمند،که از ابتدا با آن مجموعه ناسالم‏ همراه نبود و دست کم نگاه خود را معطوف به اروپا و آمریکا نکرده بود،استاد عبد المحمد آیتی(1305-)،پیر این وادی بود؛که اخیرا ترجمه‏های زیبا، روان و دلنشین او را از قرآن مجید و نهج البلاغه نیز شاهد بوده‏ایم. یکی از آخرین ترجمه‏های این استاد مسلم،«رندا»(مجموعهء بیست‏ داستان از بیست نویسندهء معاصر سوریه)است که در سال 1376 توسط انتشارات سروش چاپ و منتشر شده است.

این کتاب 256 صفحه‏ای شامل یک پیشگفتار کوتاه و آثاری از زکریا تامر، وداد سکاکینی،کولیت الخوری،فاضل السبّاعی،ولید اخلاصی،قمر کیلانی، ریاض عصمت،عدنان الداعوق،عادل ابوشنب،خیری الذهبی،مراد السبّاعی، لیان دیرانی،علی خلقی،توفیق الاسدی،عبد الرحمان البیک،ضیاء قصبحی، محمود رئوف،حسیب کمالی،یاسین رقاعیه و زکریا شریقی است.

این داستانها از مجلهء«الموقف الادبی»شمارهء مخصوص«داستان کوتاه‏ در سوریه»برگزیده و ترجمه شده است.مترجم درباره انگیزه خود از این کار، نوشته است:«هدفم گشودن دریچه‏ای به روی کتابخوانهای هموطن بود از وضع داستان‏نویسی در کشورهای این طرف جهان،که چندان هم از آن آگاه‏ نیستیم و حتی نویسندگان بزرگ ما،شمار اندکی از نویسندگان بزرگ آنها را به یاد دارند؛که تا کنون هر چه تفحص کرده‏ایم و خوانده‏ایم آثار نویسندگان‏ «هدفم گشودن دریچه‏ای به روی کتابخوانهای هموطن‏ بود از وضع داستان‏نویسی در کشورهای این طرف‏ جهان،که چندان هم از آن آگاه نیستیم و حتی‏ نویسندگان بزرگ ما،شمار اندکی از نویسندگان بزرگ‏ آنها را به یاد دارند؛که تا کنون هر چه تفحص کرده‏ایم‏ و خوانده‏ایم آثار نویسندگان اروپا و آمریکا بوده است‏ و این اخیر هم توجه خاصی به آمریکای لاتین‏ داشته‏ایم.»

اروپا و آمریکا بوده است و این اخیر هم توجه خاصی به آمریکای لاتین‏ داشته‏ایم.»و در پایان پیشگفتار خود بر کتاب،آرزو کرده است:«کاش چنین‏ مجموعه‏ای از نویسندگان دیگر کشورهای عربی‏[نیز]به فارسی ترجمه می‏شد تا دوشادوش آشنایی با داستان‏نویسی معاصر غرب،با داستان‏نویسی شرق، بخصوص کشورهای عربی هم آشنا می‏شدیم.»-که چنین باد!و امید داریم‏ ناشران غیر بازاری و فرهنگی دولتی همچون سروش،مدرسه،کانون پرورش‏ فکری کودکان و نوجوانان،حوزهء هنری،سازمان انتشارات علمی و فرهنگی، سمت و مانند آنها،آستین همت بالا بزنند و متولی این امر خطیر و لازم‏ فرهنگی شوند.

اما آنچه به اجمال-آن‏گونه که سنت این بخش از نقدهای مجله است‏ -می‏توان دربارهء این مجموعه گفت،به این قرار است: 1.نفس این کار،صرف‏نظر از ارزشهای ادبی داستانهای ترجمه شده، بسیار لازم و ارزشمند است،و جا دارد که از مترجم و ناشر آن تشکر شود.

2.این مجموعه برای آشنا کردن مردم با فرهنگ مردم سوریه،بسیار مفید و مؤثر است.

3.سلامت نهفته در آثار،از دیگر امتیازهای برجستهء این مجموعه است؛ که آن را مناسب معرفی به نسل جوان هم می‏کند.

4.این مجموعه نیز،مانند برخی دیگر از آثار داستانی نویسندگان عرب‏ که به فارسی ترجمه شده است،نشان می‏دهد که هر چند در میان این طیف، نویسندگان قابل تأملی نیز وجود دارند،اما در مجموع،نسبت به‏ داستان‏نویسان ایرانی،در سطحی پایینتر قرار می‏گیرند؛و دست‏کم از نظر ساختار و شگردهای داستان‏نویسی،حرف تازه‏ای برای نویسندگان ما ندارند.

5.در ابتدای هر داستان-جز آخری-اطلاعات کوتاهی از زندگی و آثار نویسندهء آن ارائه شده است.نکتهء جالب در این باره،که البته بسیار عوامانه‏ و تأسف برانگیز هم هست اینکه،هیچیک از پنج خانم نویسنده‏ای که داستانشان‏ در این مجموعه آمده است،تاریخ تولد ندارند!که این نشان می‏دهد بعضی‏ خصایص منفی نفسانی،خاصه از نوع زنانهء آن،ظاهرا ربطی به سواد و تحصیلات ومنطقه طبقه فرهنگی‏ای که شخص در آن قرار دارد،ندارد؛و در این مورد چه بسا حتی سیر و جهتش معکوس است.زیرا چنین خصیصه‏ای، از قضا،به عکس،در مورد زنان طبقات پایین حتی کاملا بی‏سواد و یا روستایی، معمولا اغلب مشاهده نمی‏شود.

5.آنچه از زندگینامه‏های مختصر ادبی ابتدای داستانها برمی‏آید حاکی‏ از آن است که آخرین اثر منتشره از نویسندگان این مجموعه،مربوط به سال‏ 1977 میلادی است.یعنی نزدیک به هیجده سال پیش از چاپ ترجمهء آنها به فارسی منتشر شده بوده است.این مقدار فاصلهء زمانی،در عرصهء داستان‏نویسی‏ مدت کمی نیست،و به هر رو از تازگی و طراوت مجموعه و به روز بودن آن‏ از جنبه علمی می‏کاهد و دقت برداشت و قضاوت منصفانه در این باره را کم‏ می‏کند.

6.کلیه نویسندگان این مجموعه، در زمان انتشار ویژه‏نامه ادبی‏ای که‏ داستانهایشان در آن درج شده است، زنده بوده‏اند.مسنترین آنان در آن‏ زمان شصت و هشت ساله و جوانترینشان سی و یک ساله بوده است. که این،البته،صرف‏نظر از سن‏ خانمهای نویسنده مذکور است.

7.وجود نام و اثر پنج زن در میان‏ این آثار،بیانگر حضور به نسبت فعال‏ خانمها در عرصهء داستان‏نویسی سوریه‏ است.

8.بر اساس آنچه از آثار این‏ مجموعه بر می‏آید،دست کم دو تن از بیست نویسنده مطرح در این کتاب، مسیحی هستند.که این نیز بیانگر حضور فعال با جمعیت قابل توجه این‏ اقلیت مذهبی در کشور سوریه است.

9.از زندگینامه‏ها آشکار می‏شود که اولا در مجموع،نویسندگان سوریه، اغلب بسیار کم کارند(چون برخی از آنان دارای تنها یک کتاب داستان در کارنامهء ادبی خود هستند).در ثانی‏ عدهء نویسندگان مطرح و قابل عرضهء این کشور،بسیار اندک است(چیزی‏ در حدود همین بیست نفر).که این، رقم بسیار پایینی برای کشوری با آن‏ سابقه تاریخی و جمعیتی نزدیک به‏ بیست میلیون نفر است.وجود یک داستان کوتاه«(حاجی منصور در ییلاق») با تاریخ نگارش 1931 م.(حدود چهل و شش پیش از استفاده از آن در آن‏ شمارهء ویژه‏نامهء ادبی سوری)که البته سطح کیفی آن نیز نازل و در حد کارهای‏ ژورنالیستی است نیز،آشکارا نشانگر کمی عدهء نویسندگان قابل طرح در سوریه‏ تا آن زمان است.

10.یکی از معضلهای عمومی نویسندگان این مجموعه فقر درونمایه و اندیشه در آثارشان،و اغلب،پرداختن به مسائل سطحی و روبنایی و روزمره‏ است.این،همان معضلی است که نویسندگان ایرانی نیز از صدر مشروطه تا پیش از انقلاب،غالبا،و در پس از انقلاب نیز به مقدار زیادی،گرفتار آن‏ هستند.به عبارت دیگر،نویسندگان سوری نیز همچون این گروه از نویسندگان‏ ما،فاقد مبانی اندیشه‏ای قابل تأمل و مطالعات و دانش مذهبی،فلسفی، جامعه‏شناسی،روان‏شناسی و سیاسی لازمند.

11.گمشده دیگر نویسندگان این مجموعه،فقدان تجارب ناب و ژرف‏ انسانی از زندگی و هستی است.در این مجموعه،جز یکی ،در هیچ جا به‏ احساسی نو و واقعی از زندگی که بتواند ما را تحت تأثیر قرار دهد،برنمی‏خوریم.به عکس،گاه به اقتباس یا تأثیرگیری‏ای کاملا آشکار از-مثلا-داستان‏ «جوجه اردک زشت»یا نظریه‏های تربیتی رایج در اواخر قرن نوزده و اوایل‏ قرن بیستم میلادی در غرب بر می‏خوریم،که توی ذوق می‏زند.

مجموعه دو مورد 10 و 11،نشان می‏دهد که نویسندگان سوری نیز اهل‏ خطر کردن و در معرکه‏های تاریخی و سیاسی و اجتماعی حضور فعال یافتن‏ نیستند.عمدتا یک زندگی منزوی و جدا از مردم در کنج عافیت-بگو: شبه روشنفکری یا کارمندی-را برای خود برگزیده‏اند و دستمایهء کارشان حداکثر خاطرات کودکی،وقایع کوچک زندگی روزمره خود یا شنیده‏ها و دیده‏هایشان‏ از بیرون-و نه تجربه و حس و لمس کرده‏های آنان-است.

12.تغییر زمان فاقد توجیه افعال از ماضی ساده به مضارع اخباری در جاهایی از بعضی از داستانها،نشان‏دهندهء آن است که این نویسندگان هنوز نتوانسته‏اند از سنتهای روایی و عمدتا شفاهی گذشته-که امروز در داستان‏نویسی، به حق،مطرود شده است-کاملا فاصله بگیرند.

13.به لحاظ درونمایه،این آثار حاکی از فقر شدید اقتصادی و سطح‏ معیشتی بسیار پایین مردم سوریه است.ضمن آنکه بعضی عوارض منفی‏ غربزدگی،خاصه در زنان تحصیلکرده‏ آنجا،کاملا مشهود است.

14.ابهام مخل،خاصه در پایان، از دیگر وجود مشترک برخی از این آثار است.

15.اما آنچه به طور موردی-و به اجمال-دربارهء آثار این مجموعه‏ می‏توان گفت: الف.داستان 29 صفحه‏ای«رندا» از زکریا تامر،که نام آن-ظاهرا از سوی‏ مترجم-برای کل مجموعه نیز انتخاب‏ شده است،اولا به عنوان یک داستان‏ کوتاه،قدری طولانی است(حدود 8700 کلمه).بویژه آنکه اثری کشدار، خسته‏کننده و فاقد کشش کافی برای‏ این طول است.در ثانی،در برزخ بین‏ داستان«برای کودکان»و«دربارهء کودکان»باقی مانده است.ثالثا بنا به‏ تعریف،از نظر ساختار و موضوعهای‏ اصلی،در قالب داستان کوتاه نمی‏گنجد. بلکه مجموعهء 39 اپیزود یا داستانک‏ به هم پیوسته است که تنها عامل‏ پیونددهنده و ارتباط آنها با یکدیگر، قهرمان اصلی واحدشان و تعارض میان‏ عوالم خاص کودکانهء او با عالم متفاوت‏ بزرگسالان است.

از نظر ساخت و پرداخت نیز،در مواردی،از داستان دور و به حکایت‏ نزدیک می‏شود.یعنی«مضمون‏ محور»و«روایی»است.

در این اثر،جنبهء اغلب خیالی،آن هم بیشتر از نوع شاعرانه‏اش،بر واقعیت‏ غلبه می‏یابد؛و در این موارد،به طور آشکار،نوشته به آثار مناسب کودکان‏ نزدیک می‏شود.پایان بعضی حکایتها سست است؛و به نظر می‏رسد نویسنده‏ نتوانسته با قدرت،ته آن را به هم بیاورد.

لحن داستانها،گاه بین آنچه که می‏تواند«ویژه»کودکان یا«درباره» کودکان باشد،در نوسان است.

ابهام در پایان برخی از این داستانکها و در موارد معدودی از بعضی‏ داستانهای دیگر این مجموعه،از عوامل مخّل در استفاده و حظّ خواننده از این‏ آثار است.

از زکریا تامر قبلا نیز آثاری به فارسی ترجمه شده بود که همگی برای‏ کودکان بود.به نظر می‏رسد که رشتهء اصلی کار او نیز همین ادبیات کودکان و«رندا»هم یکی از همین آثار او باشد؛که به سبب اصرار تدارک بینندگان‏ آن ویژه‏نامه-در سوریه-در این مجموعه قرار گرفته است.

-«سکهء تقلبی»دارای ساختار و پرداختی کاملا روایی است و با توجه به‏ طول داستان،مشکل اصلی آن خیلی دیر مطرح می‏شود.این داستان که در درونمایه و تا حدودی پیرنگ،متأثر از داستانهای قدیمی شرقی است،در نهایت‏ می‏خواهد بگوید که دارایی،ایمان مذهبی را ضعیف،و حرص مال اندوزی را در انسان بیشتر می‏کند و حسد دیگران را نسبت به او برمی‏انگیزد.نیز،ایمان‏ مذهبی برخی از فقرا ناشی از فقر و محرومیت مالی آنان،و در حکم نوعی‏ جبران روانی برای ایشان است.

«سکهء تقلبی»داستانی لطیفه‏وار،و از نظر نوع طرح درونمایه،بسیار نزدیک به حکایت است.از نظر پیرنگ نیز بیشتر در حد یک خاطره باقی‏ مانده است.تنها حسن آن،کوتاهی طول و سرعت ضرباهنگش،بخصوص‏ از مقدمه به بعد است.

-خانم کولیت الخوری،نویسندهء«مروارید»که شعر هم می‏گوید،ظاهرا مسیحی آشنا به زبان فرانسه است.قهرمان اصلی داستان او هم یک دختر مسیحی نویسنده است.او شخصی است که هر چند اعتراضی آشکار به وضع‏ موجود کشورش نمی‏کند اما پس از تغییرات سیاسی پدید آمده در آن-که‏ ذکری از آنها به میان نمی‏آید-اثری از خود را منتشر نکرده است.

«مروارید»به شیوه جریان سیال ذهن-البته از نوع رقیق و کلاسیک آن‏ -نوشته شده است.نوعی مخفی کردن اطلاعات-البته به شکل ظریف و قابل توجیه-در آن مشاهده می‏شود.ضمن آنکه مواردی از آن،لا اقل برای‏ خوانندهء ایرانی،دارای نوعی ابهام مخل و غیر ضرور است.

-در«سپیده دم»مخاطب را به یاد داستانهای پداگوژیکی نویسندگان‏ اتحاد جماهیر شوروی در نیمهء اول قرن بیستم میلادی می‏اندازد.نکتهء قابل‏ ذکر دربارهء آن این است که ماجراهای اصلی این داستان عملا از آنجا شروع‏ می‏شود که داستان در شکل فعلی پایان یافته است.به عبارت دیگر،چنین‏ موضوعی بیشتر مناسب یک داستان بلند است تا داستانی کوتاه در این حد و اندازه.

از زندگینامه‏ها آشکار می‏شود که اولا در مجموع،نویسندگان سوریه،اغلب بسیار کم کارند(چون‏ برخی از آنان دارای تنها یک کتاب داستان در کارنامهء ادبی خود هستند).در ثانی عدهء نویسندگان‏ مطرح و قابل عرضهء این کشور،بسیار اندک است.

یکی از معضلهای عمومی نویسندگان این مجموعه فقر درونمایه و اندیشه در آثارشان،و اغلب، پرداختن به مسائل سطحی و روبنایی و روزمره است.این،همان معضلی است که نویسندگان‏ ایرانی نیز از صدر مشروطه تا پیش از انقلاب،غالبا،و در پس از انقلاب نیز به مقدار زیادی،گرفتار آن هستند.

-«چه کرده‏ای پسرم»خوب شروع و بد تمام می‏شود.از جمله معدود داستانهای دارای مضامین جدی این مجموعه است که به مبارزات استقلال‏طلبانه‏ مردم سوریه در برابر استعمارگران فرانسوی اختصاص دارد.وجود برخی ابهامها، از تأثیر آن بر مخاطب می‏کاهد.علاوه بر آن،در بند آخر،داستان از حالت‏ واقعیتگرا بیرون می‏آید و می‏رود که مثلا جنبه‏ای نمادین به خود بگیرد؛که‏ در این زمینه،موفق نیست.

-نویسندهء«فاجعه»نیز یک خانم(قمر کیلانی)فاقد تاریخ تاریخ تولد است!او کوشیده است به داستان خود بعد روانشناسی و تربیتی ببخشد.اما در این راه، از سطح مشهورات و کلیشه‏های عامیانه فراتر نرفته است.ضمن آنکه پایان‏ اثر دارای نوعی ابهام مخل است.

-«برف سیاه»درونمایه‏ای غم غربتی(نوستالژیک)نسبت به گذشته‏ دارد،و به نوعی به جنگ بین سوریه و اسرائیل ربط می‏یابد.نگاه نویسنده‏ تلخ و تیره و انتقادآمیز است،و پایانی-بی‏سبب-مبهم دارد.

-«صورتها و صورتکها»قرار بوده داستانی واقعی با جنبه‏های نمادین‏ شود.اما به سبب آنکه نویسنده آشنایی کافی با اصول این قبیل داستانها نداشته است،در حد اثری تخیلی و سطحی،باقی مانده است.

-«صدای سوت قطار»نیز یک خیالبافی سطحی،مثلا سوررئالیستی،با جنبه‏های نمادین است؛که عملا در این مسیر راه به جایی نمی‏برد.

-«مادر آنها قطار را نگه می‏دارند»نوشته یکی از جوانترین نویسندگان‏ این مجموعه(سی و یک ساله)با همان مضامین مورد علاقه سنین جوانی‏ است؛که هر چند آشکارا در جنبه‏های مبالغه‏آمیز است،اما از ساختمانی سرراست‏ برخوردار است و می‏توان آن را پذیرفت.

-«گریز»درونمایه‏ای کهنه و نخ‏نما دارد که وجود ته مایه‏ای از طنز،آن‏ را تا حدودی قابل قبول می‏کند.اما از حد یک داستان مجله‏ای فراتر نمی‏رود.

-«تصمیم بزرگ»داستانی از یک نویسنده شصت و هشت ساله(لیان‏ دیرانی)است که در سراسر عمرش،ظاهرا تنها یک مجموعه داستان منتشر کرده است.این اثر یک داستان اخلاقی است که مقدمه‏ای طولانی دارد.

-نویسنده«حاجی منصور در ییلاق»نیز با وجود شصت و شش سال عمر، تنها یک مجموعه داستان منتشر کرده است.این داستان چه از نظر مضمون‏ و چه ساختار روایی خود،شباهتی قابل توجه با بعضی از آثار محمد علی جمالزاده‏ و نویسندگان هم نسل او،در کشور خود ما،دارد.

-«از یادداشتهای روزانه یک کارگر آسیاب برقی»از نظر موضوع،به مسائل‏ روز نزدیک می‏شود.اما از سطح یک«گزارش شبه داستانی»فراتر نمی‏رود و به داستان تبدیل نمی‏شود.البته به نظر می‏رسد محل وقوع ماجرا،خارج‏ از سوریه است.

-«نقص فنی»اثری است کاملا روایی،دربارهء کودکان،و البته با یکی‏ دو رگهء جالب از طنز.

-«سه زن»را خانم ضیاء قصبحی نوشته است.اثری است حاوی سه‏ اپیزود؛که البته جز آنکه قهرمان اصلی هر سه،«زن»است و در هر سه، مشکلات خانوادگی و تربیتی زنان با نگاهی تجددگرایانه و متمایل به زن‏ مطرح شده است،پیوندی خاص بین این اپیزودها به چشم نمی‏خورد.

اپیزودهای اول و دوم واقعیتگرا و سومی فراواقعیتگرا(سوررئال)است. از نظر پرداختی،اپیزود دوم پرداختی به مراتب داستانی‏تر دارد و اپیزود سوم کاملا روایی است.ضمن آنکه آشکارنمی‏شود سخن اصلی اپیزود سوم چیست.

-«بازنشسته»موضوعی کهنه دارد و حداکثر می‏توانست برای شصت- هفتاد سال قبل جالب باشد.این اثر به شیوهء«شروع از نقطهء نزدیک به پایان» نوشته شده است،و عمدهء مطالب،در قالب تداعی و مرور خاطرات گذشته بیان‏ می‏شود.

-نویسندهء«پدرم،مادرم،خانواده‏ام»نیز،ظاهرا یک مسیحی است.این‏ اثر،از نظر پیرنگ،بیشتر به فصلی از یک رمان یا داستان بلند شبیه است تا یک داستان کوتاه.زیرا فاقد شخصیت و مشکل محوری و محدود است که‏ در همین طول به نتیجه برسد.اما شاید بتوان آن را تنها داستانی از این‏ مجموعه به شمار آورد که دارای تصاویر زنده و واقعی از جامعه و مردم و حسهای تأثیرگذار تجربه شده توسط نویسنده است.

-«خاک»،دارای ابهام مخل و غیر ضرور،اما واجد وحدت زمان و مکان‏ و پرداخت لحظه‏پردازانه است.در آخرین صفحه آن نیز زاویه دید،بی‏تمهید لازم،تغییر می‏کند.

-سرانجام«دریانورد»،آخرین اثر این مجموعه،نوشته‏ای بی سروته است‏ که به یک سلسله اوهام سوررئالیستی بیشتر شبیه است تا داستان؛و کاش‏ در این مجموعه،بخصوص به عنوان آخرین مطلب آن،نمی‏آمد.

با این همه،«رندا»در ترجمه نثری محکم،روان و شیرین دارد؛و به‏ عنوان دریچه‏ای به روی زندگی و ادبیات مردم یک کشور همکیش،برادر و دوست،قابل توصیه و مطالعه است.

از این مجموعه داستان«پدرم،مادرم،خانواده‏ام»را برای شما انتخاب‏ کرده‏ایم.